

نقش بر آب

دکتر محمود عابدی

دانشگاه تربیت معلم

چکیده

« نقش بر آب زدن » از تعابیر حیرت‌انگیز شعر حافظ است و با سابقه‌ای که در زبان شاعران و شعر فارسی دارد و روح تازه‌ای که هنر حافظ سحرانه در آن دمیده است، دیدنی و خواندنی است؛ به خصوص که در بیشتر آنچه در این باب نوشته‌اند، کمتر به بعضی از جوانب آن توجه شده است. نگارنده با طرح دیگرباره آن، امید دارد که دریافت بعضی از زیبایی‌های سخن خواجه را آسان‌تر کرده باشد. بدیهی است که در تأکید مقصود خویش و رفع بعضی سوءفهم‌ها از عرضه شواهد متعدد ناگزیر بوده است. کلید واژه‌ها: حافظ، ایهام، لغت‌شناسی، نقش بر آب.

« نقش بر آب زدن » و معادل‌های آن، چون « نقش بر آب بستن، نگاشتن، نوشتن و . . . »، را غالباً کنایه از « کار بیهوده و بی‌ثمر کردن » نوشته‌اند، اما، چنانکه خواهیم دید، این تعبیر در کاربردهای مختلف، به خصوص با هم‌آهنگی با عناصر مناسب دیگر، معانی گوناگونی یافته است:

۱) از آنجا که صفحه لغزان آب نقش نمی‌پذیرد و هر نقشی بر آن محو می‌شود، « نقش بر آب زدن » کاری بیهوده و بی‌ثمر است، مانند (سلمان ساوجی، دیوان، منصور مشفق، ص ۴۵۴):

بر آب زد ز سر جهل دشمنت نقشی گهی کز آتش شمشیر تو امان می‌خواست
و مانند « نقش بر آب نگاشتن » در ویس و رامین فخرالدین گرگانی (محمد روشن، ص ۱۹۹، سخن قهرآلود شاه موبد به ویس):

نجویم نیز مهر تو نجویم که من نه آهنم نه سنگ و رویم
چه آن روزی که من با تو گذارم چه آن نقشی که بر آبی نگارم
چه آن پندی که من بر تو بخوانم چه آن تخمی که در شوره فشانم
نصرالله منشی « معما بر آب روان نوشتن » و ابوالرجاء قمی (زنده در نیمه دوم قرن ششم) « نقش بر آب نوشتن » را، در این معنی به کار برده‌اند:

هر که نصیحت و خدمت کسی را کند که قدر آن نداند، چنان است که بر امید ریع در شوره‌ستان تخم پراگند و با مرده مشاورت پیوندد و در گوش کر مادرزاد غم و شادی گوید و بر آب روان معما نویسد و کلبله و دمنه، مجتبی مینوی، ص ۱۰۶

چون سلطان سنجر به ری آمد، اتابک قراجه از فارس به سلطان مسعود پیوست و . . . با لشکری که از زحمت (= ازدحام، فراوانی) آن، هامون کوه‌آسا نمود، به حدود همدان آمدند، سنگ خاره به دندان می‌گرفتند، و میخی در میان کاه

می‌زدند، و ریگ بیابان و قطره باران می‌شمردند، و سنگی در دریا می‌افکندند، و آهنی سرد می‌کوفتند، و با درفش طپانچه می‌زدند^۲، و خاک بر روی آسمان می‌افشانند، و تیری به جرم خورشید می‌انداختند، و نقش کتابتی بر آب می‌نوشتند^۳، و تخمی در شوره‌ستان می‌افکندند و شعاع آفتاب می‌پیمودند و ...^۴ تاریخ الوزراء، دانش پژوه، ص ۱۱

و مولانا در این بیت «نقش بر آب کردن» فرموده است (مثنوی، نیکلسن، ج ۱/۲: ۳۴۲):

مستمع خفته است کوه کن خطاب ای خطیب این نقش کم کن^۵ تو بر آب
 (۲) چون نمی توان بر روی آب نقش زد، بنابراین «نقش بر آب زدن، ساختن، و ...» به کنایه کاری ناشدنی است، مانند «نقش قلم بر سطح آب ساختن» در این بیت خاقانی (دیوان، سجادی، ص ۳۱۵):

توان در خط دهر حظ^۶ وفا یافتن نتوان بر سطح آب نقش قلم ساختن
 و «نقش بر آب بستن»، چنانکه نظامی گفته است (اقبالنامه، وحید، ص ۴، در بی‌مانندی خلقت انسان):

و «نقش بر آب نگاهستن» در این بیت منسوب به جمال‌الدین عبدالرزاق^۷:
 وفا از دل تو کسی جوید ای جان که خواهد که بر آب نقشی نگارد
 (۳) «نقش بر آب زدن» و مانند آن، گاهی به گونه‌ای به کار می‌رود که معنی حقیقی آن نیز همزمان به یاد می‌آید و به ترفند خیال، امکان تحقق آن برای

شنونده آسان و عادی تلقی می‌شود؛ چنانکه در شعر نظامی، در شرح هنر صورتگری و قدرت شاپور بر کار ناممکن (خسرو و شیرین، وحید، ص ۴۸):

قلمزن چابکی صورتگری چست که بی‌کلک از خیالش نقش می‌رست
چنان در لطف بودش آب‌دستی^۸ که بر آب از لطافت نقش بستنی^۸

در این کاربردها « بر آب نقش بستن و . . . » کمال هنرمندی و سحرکاری است؛ چنانکه وقتی در زبان عربی و درباره کسی « هو یرقم فی الماء^۹ » گفته می‌شود، مراد آن است که او به سبب قدرت و مهارتی که دارد کاری ناشدنی می‌کند. ادیب شرف‌الدین عبدالله شیرازی که مبالغه و اغراق، به خصوص در توصیف، همزاد قلم اوست، برای نشان‌دادن سحرکاری اهل صنایع و حیرت بغداد در روزگار خلفای عباسی، « چیزی را بر آب نقش بستن » را به کار می‌برد (تاریخ و صاف، افسست از روی چاپ بمبئی، ص ۲۶):

ارباب صناعات و حرف متفرق، از غایت چابکی، شرار

آتش را بر روی آب سیال نقش می‌بستند .

و در موقعیتی دیگر (همان، ص ۱۳۸):

کولی^{۱۰} نقاش ربیع بر صفحه سلسال جاری، به خامه

سحاری، غزلک دلاویز کاتب را نقش بسته بود .

« نقش بر آب‌زدن » در این رباعی منسوب^{۱۱} به ابوسعید ابوالخیر نیز از

همین نوع است، اما گویی به معنی حقیقی خود، بر روی آب نقش کشیدن،

بسیار نزدیک شده است (سخنان منظوم، سعید نفیسی، ص ۴۵):

چشمم که نداشت تاب نظاره یار شد اشک‌فشان به پیش آن سیم عذار

در سیل سرشک عکس رخسارش دید نقش عجیبی بر آب زد آخر کار^{۱۲}
 که دیدن عکس در آب [در اینجا : عکس یار در سیل سرشک] ، زمینه مناسبی
 است که « نقش بر آب زدن » را، چنانکه گفتیم، با ایهامی ظریف به طرف معنی
 حقیقی خود سوق دهد .

این « نقش بر آب زدن و . . . » وقتی در معنی حقیقی به کار می‌رود، از
 نوع همان عبارات متناقض‌نمایی است که شاعران و نویسندگان آشنا با تعابیر
 دینی، وقتی به قدرت فایق خداوند و آفرینش جهان اندیشیده‌اند، به کار
 برده‌اند. در ترجمه تفسیر طبری (با تصحیح حبیب یغمایی، ص ۱۰۸۶) می‌خوانیم .

. . . قدرت تمام‌ترین آن است که [خداوند] نقش بر آب

کرده است^{۱۳}، از بهر آن که خلقان نقش بر چیزهای دیگر

کرده‌اند، چون گل و چوب و سنگ و سیم و زر و برنج و آهن،

و آنچه بدین ماند، که نقش پذیرد و بر آب است که به هیچ‌وجه

نقش نپذیرد.

در این حوزه است که « نقش بر آب زدن و . . . » با معنی اولیه خود به کار
 می‌رود و کاری شدنی است، چنانکه « تخت کسی بر آب بودن^{۱۴} »، « آتش را
 گلستان کردن »، « بر دریا پل بستن »، « باد را دفتر سخن کردن^{۱۵} = سخن را با
 نفس پدید آوردن »، « بنیاد عمر بر باد نهادن^{۱۶} = زندگی را بر نفس کشیدن
 (= هوا) موقوف کردن » و مانند آن چنین است. نظامی با چنین زمینه فکری،
 خداوند را « خلی بند آب = آن که بر آب آرایه می‌بندد » گفته است (مخزن

الاسرار، وحید، ص ۳) :

لعل طراز کمر آفتاب حله گر خاک و حلی بند آب
و در آفرینش انسان می گوید (اقبالنامه، وحید، ص ۴):
جز او کیست کز خاک آدم سرشت بر آب این چنین نقش داند نوشت
و سعدی (بوستان، دکتر یوسفی، ص ۳۴):
دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است بر آب صورتگری

* * *

«نقش بر آب زدن» در شعر حافظ با کدام یک از این معانی به کار رفته است؟ پیش از آن که نوبت سخن به «نقش بر آب زدن» های خواجه شیراز برسد، باید بگوییم که «نقش بر آب زدن» و تعابیر معادل آن، با معانی حقیقی و کنایی خود، با تشبیه و استعاره‌ای در می آمیزد و درونمایه اصلی تصاویر تازه‌ای را می‌سازد که یادآوری و تأمل در آنها در مطالعه این سیر تاریخی ضروری است. رفیع‌الدین لنبانی (زنده در اوائل قرن هفتم)، شاعر ادیبی که خواجو و حافظ هر دو به او توجه داشته‌اند، در تغزلی می‌گوید (دیوان، تقی‌بیش، ص ۸۶):

به سحر خط تو بر سطح آب نقش نمود چو خال^{۱۷} بر سر آتش طلسم عنبر ساخت
چنانکه ملاحظه می‌شود، شاعر در مصراع نخست این بیت که خود فضای سحر و جادوگری را ساخته است، «به سحر . . .» [= خط تو ساحرانه بر سطح آب به استعاره: روی، چهره] (نقش پدید آورد) «، روی مخاطب خود را، در صفا و لطافت، به آب تشبیه کرده^{۱۸} و آنگاه خط عارض او را به نقاش ساحری که، [به بوالعجبی، خود را] بر صفحه آن آب نقش بسته است. چنین است در بیت

دیگری باز هم از او، با این تفاوت که در اینجا « رنگ گونه گون عارض » به « نقش هوس = نقش هوس انگیز » مانند شده است (دیوان، ص ۷۷):

نخست عارض تو سبز گشت باز بنفش بر آب نقش هوس چندگونه بنگاری

* * *

پس از رفیع‌الدین لنبانی خواجو، شاعر خیال، ایهام و تکرار، چهره معشوق را بارها به صفا و روشنی آب، دیده و با تصور خط بر آن آب، نقشبندی و سحر تازه‌ای دریافته است:

زلفت به دلگشایی از دل گره گشوده خطت به نقشبندی نقشی بر آب بسته

دیوان، سهیلی خوانساری، ص ۴۸۹

و در غزلی دیگر و با رنگین‌کاری‌های رفیع لنبانی، گفته است (همان، ص ۴۹۱):

خط سبز تو با سبزه کاری^{۱۹} باز نقشی دگر بر آب زده

و با زبانی نرم‌تر و پرایهام‌تر و زیباتر، و مانند حافظ (همان، صص ۸۱ و ۲۵۳):

غبار خط تو بر آب چون بر اندیشم به آب دیده بشویم غبار مردم چشم^{۲۰}

مردم چشمم به آب نیل فرو شد کان خط نیلوفری ز آب برآمد

این نقشبندی، در شعر حافظ صورتهایی تازه و طرفه می‌گیرد و با لطافتها و ظرافتهای دیگر همراه می‌شود. در این ساحت تازه و شگفت‌انگیز، « نقش بر آب زدن » با همه معانی حضور می‌یابد و پیوند رمزآلود آن با عناصر ایهام‌ساز دیگر فضای خیال‌پرور دیگری می‌پردازد. دریافت این همه ظرافت و زیبایی، مثل همیشه، موقوف است به تأمل دیگر در فضای معنایی غزل و کوشش در کشف پیوند پنهان ابیات با یکدیگر. هرچند بیان و توضیح آن خیال

انگیزی و لطف سخن، چنانکه باید، گاهی در حد ناممکن است، اما امید آن هست که گوشه‌هایی از آن باز نموده شود.

«نقش بر آب‌زدن» در شعر حافظ به چند گونه و همراه با عناصری خاص، که آن را از شائبه هر نوع تکرار دور می‌کند، و پیوسته با گریستن و اشک، به کار می‌رود:

الف: گریستن و نقش بر آب‌زدن

افسوس که شد دلبر و در دیده گریان تحریر خیال خط او نقش بر آب است

دیوان، قزوینی، اساطیر، ص ۱۱۰

نخستین لطف سخن در این است که شاعر در اینجا، «نقش بر آب» را به دو گونه پیدا و پنهان طرح کرده است: (۱) تحریر خیال خط در دیده گریان (= نوشتن نقش خط او بر اشک)، (۲) نقش بر آب که نتیجه کار اوست. نخستین همان کار ناشدنی است که دلدادگی شاعر آن را ممکن ساخته است، از این رو که پیوسته و آرزومندانه می‌گیرد و به او می‌اندیشد و او و خیال خط او را در پیش چشم دارد؛ و دیگری کار بی‌ثمیری است که در بازگرداندن آن یار سفرکرده اثری ندارد و سبب افسوس و حسرت شاعر نیز همان است. در این بیت، آشکارترین تناسبها بدینگونه است: تحریر (= نوشتن)، خط (= نوشته دست) و نقش // تحریر (= خطوطی که بر صفحه نقاشی و برای آماده کردن و آراستن آن رسم می‌کنند)، خیال (= تصویر) و نقش // دل (در دلبر)، دیده و خط (= خط صورت).

خواجه همان نقشها را در این بیت نیز به کار بسته است (دیوان، ص

: (۳۱۲)

نقشی بر آب می‌زنم از گریه حالیا تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

و این بیت از غزلی است که دو بیت پیشین آن چنین است :

بالابلند عشوه‌گر نقش‌باز من کوتاه کرد قصه زهد دراز من

دیدم دلا که آخر پیری و زهد و علم با من چه کرد دیده معشوقه‌باز من

پیدا است که « نقش بر آب زدن » کاری است و « نقش بر آب زدن از گریه =

گریستن و نقش کسی را بر روی آب (= اشک) دیدن، و بدین صنعت او را

احضار کردن و در پیش چشم داشتن »، که خواجه در این بیت آورده است،

حالی و حالتی. شاعر در غیبت معشوق نقش‌باز خود، از گریه نقشی بر آب

می‌زند (۱- چهره او را بر صفحه اشک خود می‌بیند، ۲- به تضرع و نیاز

جادویی برمی‌انگیزد، ۳- کار بی‌ثمری می‌کند.

۴- و [با توجه به نقشبازی معشوق]، نقشی را بر آب می‌زند و محو می‌کند)،

در آرزوی آن که روزی این کار مجازی (= احضار خیالی معشوق یا احضار

خیال معشوق، سحرکاری، کار بی‌ثمر، بی‌اثر بودن نقش) او را به حقیقت وصال

برساند.

تصویر خیال معشوق، بر صفحه اشک را در این بیت زیبای خواجو هم

می‌توان دید (دیوان، ص ۴۸۷) :

دایم خیال قدت بر جویبار چشم چون سروجویباری بر طرف چشمه رسته

ب : خط و نقش بر آب زدن

یکی از جادویی‌ترین تصویرسازی‌های حافظ را در این بیت می‌شود تماشا کرد (دیوان، ص ۱۸۱) :

خط ساقی گرازا این‌گونه زند نقش بر آب ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد درست است که « نقش بر آب زدن » خط ساقی، یادآور همان تصویری است که در شعر رفیع لبنانی و خواجه دیدیم، اما در اینجا دقایق دیگر و نکات باریک‌تری در کار است، چرا که بافت سخن، به خصوص با توجه به ابیات پیشین بیت در غزل [که پس از این خواهد آمد]، به گونه‌ای است که آن معنی در مراتبی دورتر قرار گرفته است. بدین تقریب :

« بر آب زدن نقش » [در « خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب = اگر خط ساقی نقش (ها) را چنین بر آب زند »]، آن را محو کردن و به فراموشی سپردن^{۲۱} است؛ و این معنی در بیت دیگری از خواجه، ظهوری خاص دارد (دیوان، ص ۳۸) :

به می‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن این « نقش خود بر آب زدن » یا به وجهی عام‌تر « نقش ~ را بر آب زدن »، به صورت « نقش ~ [را] شستن » در سخن سنایی سابقه دارد (حدیقه، مدرس رضوی، ص ۱۸۵) :

خنک آن کس که نقش خویش بشست نه کس او را نه او کسی را جست و هم به صورت « چیزی را بر آب نوشتن و نگاشتن » در شعر انوری، آنجا که خطاب به یکی از ممدوحان خود می‌گوید (دیوان، مدرس رضوی، ص ۲۴۶) :

فکند رای تو در خاکِ راهِ رایتِ مهر
 نشست کلک تو بر آبِ جویِ آیتِ تیر^{۲۲}
 و هم در یکی از قطعات خود (دیوان، ص ۷۲۱) :

ای حکم ترا قضای یسزدان
 داده چو قدر گشاد نامه ...
 آن شب که در آن جناب میمون
 با عیش چنان مع الغرامه^{۲۳}
 در حجرگگ نصیر خباز
 بودیم چه خاصه و چه عامه ...
 بر دست چپم یگانه‌ای بود
 در کسوت جبّه و عمامه
 او را بطلب بگو چه^{۲۴} کردی
 ما را به دو وعده شادکامه
 این قصه چنین بر آب منویس^{۲۵}
 هم سرکه بده هم آبکامه^{۲۶}

و « چیزی را بر آب نگاشتن »^{۲۷} در این رباعی از گوینده‌ای به نام شهری، اما با ظرافتی دیگر (نزهة المجالس، ص ۳۲۹) :

سرو قد تو چو سر به گردون افراشت
 نام قد خویش سرو بر آب نگاشت^{۲۸}
 در لطف الفِ قد تو دارد همه چیز
 منسوخ شد آن رسم کالف هیچ نداشت

(۲) « زدن نقش بر آب » [در « خط ساقی گر از این گونه زند نقش بر آب = اگر خط ساقی از (لطافت) این گونه (= عذار، چهره) نقش بر آب (چهره خود) زند »]، بر چهرهٔ آب گونه نقش بستن و پدید آوردن و ساحرانه زیبایی نمودن است، چنانکه در شعر رفیع‌الدین و خواجو دیدیم^{۲۹}؛ و این معنی نیز در ذهن حافظ حضوری خوش‌رنگ دارد و آن را در « نیرنگ نقش ... بر آب انداختن » می‌توان دید (دیوان، ص ۳۳۱) :

تاچه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت
 حالیا نیرنگ نقشی خوش بر آب انداختی
 یعنی بیت دوم غزلی با این آغاز:

ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی لطف کردی سابه‌ای بر آفتاب انداختی^{۳۰}
 شاعر می‌گوید: نمی‌دانیم که آب و رنگ عارض تو، [پس از این] با ما
 چه خواهد کرد [و به ناز زیبایی، چه نیازی بر جان ما خواهد ریخت]، آنچه
 اکنون پیدا است این است که ساحرانه [با خط مشکین] نیرنگ (= طرح) نقشی
 خوش [خوش: صفت و قید] بر آب انداخته‌ای [و با این طرح جادویی ما را
 گرفتار خود کرده‌ای] .

تازگی سخن در اینجاست که بنای تصویر، به جای « نقش بر آب‌زدن »،
 بر « نیرنگ نقش بر آب انداختن » است، و « نقش » در این مجموعه، معنای
 دیگری را نیز به یاد می‌آورد: مکر و فریب، و زمینه‌تداعی این معنی با « تا چه
 خواهد کرد؟! » که از آن نوعی نگرانی مبهم دریافته می‌شود و معنی دیگر و
 آشنا تر « نیرنگ = فریب و افسون » فراهم آمده است. از اینها گذشته، شعبده
 مرکبی که شاعر با حضور « آب = صفا، آب گونگی » « رنگ = رنگینی، نشانه و
 اثر برافروختگی »، « آب و رنگ = لطف و شادابی » و « نیرنگ = طرح، فریب و
 افسون » به کار بسته است، دیدنی است .

* * *

سخن ما در این « نقش بر آب‌زدن » به ضرورت به درازا کشید، اما
 هنوز در بیت شگفت‌انگیز خواجه سخنهای دیگری باقی است. خوشتر آن است
 که آن را با ابیات پیشین خود یک بار دیگر بخوانیم:
 نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

صوفی ماکه ز وردسحری مست شدی شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد
خوش بودگر محک تجربه آید به میان تاسیه روی شود هر که در او غش باشد
خط ساقی گراز این گونه زند نقش بر آب ای بسارخ که به خونابه منقش باشد

« ساقی » در « خط ساقی » علاوه بر تناسب موسیقایی با « نقش » و « منقش » ، در این بیت ارزش و نقش معنای دیگری نیز یافته است [و روشن است که خط دلبر، خط یار، خط دوست و خط تو، که در شعر خواجه به کار رفته‌اند، در این بافت آن ارزش را ندارند] ؛ چرا که می‌دانیم یکی از آن « گونه » نقشهایی که خط ساقی (= آن که جام در دست دارد و به مجلسیان شراب می‌پیماید) بر آب می‌زند، نقش خود بر صفحه جام است، تصویری که آن را باید از مکررات شعر خواجه دانست. از آنهاست (دیوان، ص ۱۳۹) :

آن روز شوق ساغر می خرمم بسوخت کاتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت
بنابر آنچه گذشت، گزارش تفصیلی سخن خواجه چنین است : خط ساقی [= ۱- دلربایی که حاضران را از خودی خود می‌رهاند و چنان که می‌خواهد در سرشت و وجود آنان تصرف می‌کند . ۲- زیبارویی که به حاضران شراب می‌نوشاند] اگر از این گونه [۱- چنین ۲- از لطافت و حسن این عارض، به قرینه خط و نیز رخ در مصراع دوم] نقش بر آب زند [۱- نقشها را محو و باطل کند ۲- ساحری کند ۳- به کمال دلربایی کند] ، ای بسارخ [۱- رخ اهل نقش و غش و ریا، به قرینه صوفی ناصافی ایات پیشین ۲- رخ شیفتگان جمال ساقی، به قرینه احوال شاعر و بلاکشی عاشقان در بیت دیگر] که به

خونابه [۱- اشک خونین که از سر ندامت است ۲- اشک خونین که از درد و نیاز عاشقی است] رنگین گردد .
 نکته گفتنی دیگر آن که در هر دو مصراع این بیت، چهره «منقش»ی حضور دارد که در جای خود تماشایی است .

ج : گریستن، خط و نقش بر آب زدن

خواجه ما در تصویر طرفه‌ای دیگر، گریستن، به خط معشوق [که در خیال شاعر خود نقشی بر آب است] اندیشیدن و نقش بر آب زدن را جمع کرده است (دیوان، ص ۲۶۵) :

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم
 غزلی که این بیت از آن است گزارش احوالی است که شبی در خلوت تنهایی و با یاد معشوق بر شاعر عاشق گذشته است. بنابراین بیت شاعر شبی را می‌گریسته، با اشک خواب را از خود دور می‌کرده، به خط عارض او، خطی که آن را نقشی بر آب می‌دیده است، می‌اندیشیده و صورت یار غایب را بر صفحه اشک خود نقش می‌زده است. با این نگاه در مصراع دوم دو تصویر متفاوت درهم تنیده و «نقش بر آب» در آن به دو شیوه مندرج است : نقش بر آب زدن شاعر که صورت مخاطب را بر پهنه اشک خود می‌بیند، و دیگر نقش خط بر صفحه عذار او که در خیال شاعر و به لطف تشبیه و استعاره‌ای رمزگونه نقشی است که بر آب پدید آمده است^{۳۲} . بی تردید زیبایی بیت با خواندن دیگرباره و

تأمل در کل غزل آشکارتر خواهد شد. ما در جای دیگر، به مناسبتی از آن سخن گفته‌ایم و در اینجا خواننده علاقه‌مند را به آن ارجاع می‌دهیم.^{۳۳}

به راستی هم «نقش بر آب‌زدن» های حافظ خواندنی و دیدنی است.

پانویشت :

- ۱- رک : شرح‌هایی که بر غزل‌های حافظ، و نیز آنچه در ذیل «نقش بر آب‌زدن» نوشته‌اند. در این میان مقاله محققانه استاد دکتر منوچهر مرتضوی، [مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سال ۱۷، شماره ۴، «نقش بر آب»]، یک استثناست و نگارنده امید دارد که این سخن تکمله‌ای بر آن محسوب شود. و نیز رک : حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۶۱۹؛ امثال و حکم دهخدا؛ لغت‌نامه دهخدا.
- ۲- معادل مشهور و آشنا تر این مثل «مشت بر درفش (= سندان) کوبیدن» است. رک : امثال و حکم (مشت و درفش).
- ۳- ابوالرجا یک بار دیگر هم این تعبیر را با صورتی دیگر آورده است. رک : تاریخ الوزراء، ص ۱۵۲.
- ۴- مؤلف تاریخ الوزراء به احتمالی قریب به یقین در اینجا به کللیه و دمنه توجه داشته است. این کتاب بی‌مانند سرشار از عباراتی است که هریک در جای خود مثل سایر است.
- ۵- در بعضی از نسخه‌های مثنوی و ظاهراً جدیدتر : کم‌زن. رک : پانویشت صفحه (نسخه بدل‌ها).
- ۶- در دیوان خاقانی (به تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی) : خط (l)، ما از نسخه بدلها، روایت «مج = مجلس» را برگزیده‌ایم.
- ۷- این بیت را در امثال و حکم، و در ذیل «نقش بر آب‌زدن» به نام جمال‌الدین عبدالرزاق آورده‌اند. ما در دیوان چاپی شاعر، به اهتمام وحید دستگردی، نیافتیم.

- ۸- گویی نظامی در این سخن به پیشوای خود، سنایی، توجه داشته است (*مثنوی‌های سنایی*، کارنامه بلخ، مدرس رضوی، ص ۱۷۷، در صفت اهل قلم) :
- کند از چابکی و پرهیزی
خامه‌شان بر هوا نگارگری
- و سنایی نیز به مسعود سعد سلمان. وی در توصیفی مبالغه‌آمیز و در بیان قدرت خارق عادت ممدوح خود می‌گوید (*دیوان*، دکتر مهدی نوریان، ص ۷۴۸) :
- تأثیر حل و عقدش در قبض و بسط ملک
بر آب نقش گشت و بر آتش نشان گرفت
- و نیز رک : همان، ص ۷۶۶ (تکرار همین مضمون) .
- ۹- رک : *اساس البلاغة زمخشری؛ لسان العرب ابن منظور* (ذیل رقم) .
- ۱۰- کولی : لولی، لوری. از عبارت و صاف برمی‌آید که « کولیان، لولیان »، علاوه بر کارهایی مانند طالع‌بینی، خال‌کوبی، رنگ‌آمیزی، جادوگری، شهرآشوبی [که هریک در شعر حافظ شواهدی دارد]، نقاشی هم می‌کرده‌اند .
- ۱۱- ابیاتی که در نسبت آنها به ابوسعید تردید کمتری هست بسیار معدودند. رک : *اسرارالتوحید*، با تصحیح و تعلیقات دکتر شعبی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۱۳۶۶، صفحه صد و یازده (مقدمه مصحح) .
- ۱۲- به نظر می‌رسد که ماده اولیه این‌گونه تصویرها در شعر شاعران فارسی پس از قرن ششم، ابیاتی از نوع این رباعی انوری باشد (*دیوان*، مدرس رضوی، ص ۱۰۱۵) :
- آن دیده ندارم که به خوابت بینم
یا آن رخ همچو آفتابت بینم
از شرم رخ تو در تو نتوان نگریم
می‌ریزم اشک تا در آبت بینم
- ۱۳- و از همین نوع است سخن نجم رازی : « ... خداوندی که از بدیع فطرت و صنیع حکمت به قلم کرم نفوس نفوس را بر صحیفه عدم رقم زد . « *مرصادالعباد*، محمدامین ریاحی، ص ۱ .
- ۱۴- در کلام الهی است که : « و کان عرشه علی الماء (۷ / هود) » . و نیز رک : *کشف‌الاسرار* میبیدی، با تصحیح علی‌اصغر حکمت ۳۵۴/۴ .
- ۱۵- در *تحمیدیه حقیقه الحقیقه سنایی* (مدرس رضوی، ص ۶۱) آمده است :
- آن که داند ز خاک تن کردن
باد را دفتر سخن کردن
- ۱۶- در *منطق‌الطیر عطار* (به تصحیح گوهرین، ص ۱) می‌خوانیم :

عرش را بر آب بنیاد او نهاد
و سعدی گفت (کلیات، فروغی، ۷۱۰):

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد
و خواجه نیز « بنیاد عمر را بر باد » گفته است (دیوان، ص ۱۱۴):

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

۱۷- در متن چایی دیوان رفیع الدین لبنانی، « خال » را نسخه بدل و در متن « خاک » (!) آورده‌اند و پیداست که اقتضای صحت بیت و وضوح معنی آن، به خصوص با توجه به خط، « خال » صحیح است و شاعر خال را به « طلسمی عنبرین، رازآلود و سیاه و معطر » مانند کرده است که ساحرانه بر سر آتش (= لب سرخ و لعل‌گون) پدید آمده است، و به علاوه می‌دانیم که « عنبر و عنبرینه » بر آتش می‌سوزد. عطار گفته است (دیوان، تفضلی، ص ۲۱):

عنبر شب چو سوخت ز آتش صبح
بوی عنبر ز گلستان برخاست

۱۸- تشبیه عارض به آب، در این بیت رفیع نیز آمده است (دیوان، ص ۱۰۷):

کجا شکبید از آن عارض تو مردم چشم
که تشنه را نبود هیچ صبر از آب زلال

۱۹- ظاهراً شیفتگی مفروض شاعر به رعایت انواع تناسب‌ها و در اینجا سبز و سیاه، و خط و سیاه، خاطر او را از معنی آشکار « سیه‌کاری » منصرف کرده است.

۲۰- بیت به نحو شگفت‌انگیزی آراسته است. به کلمات چندمعنایی آن مرور می‌کنیم:

غبار: ۱) گرد، خاک نرم. « غبار خط » اضافه تشبیهی است: « غبار » در اینجا یادآور « خاک نرم » می‌نیز هست که کاتبان و خط‌نویسان برای خشک کردن نوشته خود به کار می‌برده‌اند. در کتاب دستور دبیری (از نویسندگانی ناشناخته، و از قرن ششم، به تصحیح سیدعلی رضوی بهابادی، ۱۳۷۵، ص ۲۸) آمده است: « [دبیر] چون از نوشتن فارغ شد، اگر [نبشته‌اش] تر بود اندکی خاک پاکیزه بر او پاشد. » (۲) نوعی خط که معمولاً بسیار ریز نوشته می‌شده است و خط عارض را به آن تشبیه کرده‌اند و از جمله در حافظ نمونه‌هایی دارد. آب: ۱) استعاره از صورت [که در اینجا بر آن خط غبارگونه‌ای دمیده است.] (۲) آب در معنی حقیقی خود که نوشتن خط (= خط غبار، خط غبارگونه) بر آن ناشدنی است، اما در اینجا شده است. آب‌دیده: ۱) اشک حیرت و شگفت‌زدگی از به یاد آمدن زیبایی. (۲) اشک حسرت از احساس محرومیت از دیدار. غبار:

مردم چشم: (۱) تیرگی و کم‌سویی و بیماری چشم (۲) مردم چشم که مانند غباری است (۳) گرد و خاکی که در چشم درآمده و بر آن نشسته است. به آب‌دیده بشویم غبار مردم چشم: (۱) با اشک تیرگی چشم را می‌شویم و آن را درمان می‌کنم. (۲) با اشک مردم چشم را که مانند غباری است می‌شویم و چشم را کور می‌کنم. (۳) اشک می‌ریزم.

۲۱- به حکم ابیات پیشین که در متن آورده‌ایم، این وجه معنی نخستین است، زیرا چنانکه خواننده ملاحظه خواهد کرد، بیت نخست نكوهش صوفی است که نقد او (= تصوف و صوفیگری او) ناسره و خرقه ریا و تزویرش درخور آتش است، و بیت دوم گزارش تغییر و دگرگونی احوال اوست از مستی ورد (= استغراق در ذکر) در خلوت سحرگاهی دیروز به مستی و سرخوشی باده شبانه امروز؛ یعنی انقطاع کلی او از تصوف و رفتار صوفیانه، و آنگاه آرزوی فرارسیدن روز امتحان که در آن روز ناخالصان و ناسرگان و ریاکاران ملامتگر سپه‌روی و رسوا خواهند شد و ... (خط ساقی ...).

۲۲- این بیت با اندک تفاوتی در ضمن قصیده دیگری از شاعر (دیوان، ص ۲۵۱) نیز آمده است و از آنجا که انوری در این نوع تکرارها هم، مانند تکرار مضمون، استاد است، احتمالاً خود او در آن قصیده درج کرده باشد.

۲۳- مع‌الغرامه: با تأسف و پشیمانی.

۲۴- ظاهراً «چو» صحیح است.

۲۵- کمال اسماعیل، پیشرو سعیدی و خواجه و حافظ، نیز «چیزی به آب نوشتن» را در بیت آراسته‌ای به کار برده است (دیوان، بحرالعلومی، ص ۷۲):

نوشته گفت نام دریا به آب فکنده دلت نام بیژن به چاه

و برای این «چیزی را بر آب نوشتن» و معنی احتمالی دیگر آن، رک: شرح لغات و مشکلات

دیوان انوری، دکتر سیدجعفر شهیدی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۷، ص ۳۷۱.

۲۶- آب‌کامه: نوعی آش، آش ترش که در بعضی از شهرها شهرت داشته است. رک: لغت‌نامه دهخدا.

۲۷- و نیز رک: ترمه المجالس، جمال خلیل شروانی، با تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، ص ۷۲۸) نگارش بر آب).

۲۸- در عالم سنت‌های ادبی و شعر سنتی، « سرو » معمولاً بر لب جوی است و پیداست که تصویر قد سرو چگونه بر آب نگاشته می‌شود .

۲۹- از معاصران خواجه و حافظ، رکن‌الدین صاین (زنده در نیمه‌های قرن هشتم) نیز به این « نقش بر آب‌زدن خط » توجه داشته است که می‌گوید (دیوان، چاپ هند، صص ۳، ۷ و ۱۰۷) :

غمزه جادوی تو هر دم کند سحر حلال	طره هندوی تو هر دم زند نقشی بر آب
هر دم هوای زلف تو جانی دهد به باد	هر دم غبار خط تو نقشی زند بر آب
خطت هزار نقش زند هر زمان بر آب	تا از بنفشه زیب گل ارغوان دهد

و از متأخران، صائب تبریزی، بارها این تعبیر را به کار برده و از جمله با تشبیه چهره برافروخته و شرم‌زده به نقش، نقش طرفه‌ای برانگیخته است (دیوان، محمد قهرمان، ص ۳۲۱۴) :

عرق به برگ گلت می‌دود شتاب‌زده	نگاه گرم که این نقش را بر آب زده
--------------------------------	----------------------------------

۳۰- ظاهراً این دو بیت خواجه، گسترش یافته هنرمندان‌ای از این بیت عطار است (دیوان، ص ۵۳۲) :

خط مشکین بر آفتاب مزن	شیوه دیگرم بر آب مسزن
-----------------------	-----------------------

۳۱- روایت بعضی از نسخه‌ها که به جای « نقشی خوش »، « نقش خود » آورده‌اند، نیز قابل تأمل است . رک : حافظ خانلری، انتشارات خوارزمی، ص ۸۶۶ .

۳۲- بسنجید : (۱) نقشی بر آب می‌زدم (۲) نقشی به یاد تو بر آب می‌زدم (۳) نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم .

۳۳- رک : مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، دوره جدید، سال سوم، تابستان - زمستان ۱۳۷۴ .